فصلنامه علمی ـ پژوهشی اندیشه نوین دینی
سال ۹، تابستان ۱۳۹۲، ش ۳۳
صفحات ۲۲ ـ ۷

ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI
A Quarterly Research Journal
Vol. 9, Summer 2013, No. 33

منطق صوری فهم معنای واژه‌های قرآن

محمدتقی فعالی*

چکیده

قرآن کریم دارای سطوح مختلفی است؛ گاهی قرآن را به‌عنوان یک «کل منسجم» درنظر می‌گیریم، گاهی آن را در حد یک سوره تقلیل می‌دهیم، زمانی یک آیه را درنظر داریم و در نهایت ممکن است به یک واژه از قرآن بسنده کنیم. هریک از این چهار سطح ویژگی‌ها و ارکان خاصی دارد. چنان‌که روش تفسیر آیه به آیه شامل آیات قرآن می‌شود، این روش می‌تواند به‌عنوان منطق صوری فهم معنای واژه‌های قرآنی نیز به‌کار رود. مقاله حاضر درنظر دارد با طرح منطق صوری واژه‌های قرآنی، آن را به‌عنوان روش‌شناسی کشف معنای مفردات آیات به‌کار برد.

واژگان کلیدی

هم‌نشینی، جانشینی، علاقه تضاد، رابطه موازنه‌ای، تصنیف و ایضاح مفهومی.

طرح مسئله

با یک نگاه کلی به قرآن کریم می‌توان گفت این کتاب آسمانی در سطوح مختلف قابل ملاحظه است؛ گاهی قرآن به‌عنوان پدیده‌ای مجموعی یا یک «کل منسجم» درنظر گرفته می‌شود، گاهی آن را تقلیل داده به یک سوره منحصر می‌کنیم، زمانی یک آیه از آیات قرآن کریم را درنظر داریم و در نهایت ممکن است به یک واژه از قرآن بسنده کنیم. نگاه اخیر در متون سنتی با عنوان «مفردات» مطرح می‌شد. هریک از این چهار سطح، ویژگی‌ها و احکام خاص خود را دارد و طبعاً روش‌شناسی کشف معنا در هر سطح ممکن است با سطح دیگر

*. عضو هیئت علمی تمام‌وقت دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات عالی تهران، گروه عرفان اسلامی، تهران، ایران.
m.faali@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۱۸

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]
[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

متفاوت به‌نظر آید. پیداست که اگر سیرها از جزء به کل باشد، مفردات یا واژه‌ها (اسم و فعل) جایگاه و اهمیت ویژه‌ای خواهند داشت.

درباره معناشناسی واژه‌ها، دو مسئله را می‌توان از یکدیگر تمییز داد؛ گاه می‌پرسیم معنای واژه‌ای خاص چیست؛ زمانی سؤال می‌کنیم چگونه می‌توان معنای واژه‌ای خاص را تشخیص داد؟ پیداست که پرسش دوم، سؤال از روش کشف معنا و به تعبیر دیگر، روش‌شناسی کشف معنای واژه‌های قرآن است. به دیگر بیان، گاهی سؤال از «چیستی» معنا، و زمانی سؤال از «چگونگی» کشف معناست. پرواضح است که پرسش دوم، پرسشی بنیادی و اساسی است. سؤال از «چگونگی» هم به دو گونه مطرح می‌شود: با مراجعه به «محتوا» و یا مراجعه به «صورت» آیات. مقاله حاضر درنظر دارد پرسش از «چگونگی» را در ارتباط با صورت و قالب آیات بررسی نماید. برخی از مهم‌ترین روش‌های کشف معنای واژه‌های قرآن عبارتند از:

۱. ریشه‌شناسی واژه

کسانی که به قرآن مراجعه می‌کنند، معمولاً از واژه‌ها معنای خاصی در ذهن دارند و با همان معنای ذهنی به آنها می‌نگرند. به تعبیری، قرائت‌کنندگان قرآن به‌طور طبیعی در مواجهه با قرآن با ذهن جامد و از پیش شکل‌گرفته برخورد می‌کنند؛ درحالی‌که در الفاظ عرب، به‌خصوص کلمات یک متن مقدس نظیر قرآن، ظرافت‌ها، لطافت‌ها و دقت‌های متعددی به‌کار رفته است. علاوه‌براین ممکن است یک واژه، سطوح معناشناسی مختلفی داشته باشد. به عبارت دیگر، شاید بتوان «تأویل» را از انحصار آیه گرفت و شامل واژگان هم دانست. ازاین‌رو هرگاه با واژه‌ای از آیه‌ای روبه‌رو شدیم، در اولین گام باید از فهم سابق که در بسیاری از موارد تقلیدی و جامد است، رها شد و به افقی عمیق‌تر و وسیع‌تر نگریست.

یکی از شیوه‌های رهایی از جمود معناشناختی نسبت به واژگان، مراجعه به ریشه واژه و به‌دنبال آن، واژه‌های هم‌ریشه و هم‌خانواده است. دراین‌صورت ذهن به تدبر در واژه پرداخته و سطوح معناشناختی جدیدی مکشوف می‌گردد.

واژه «صراط» در قرآن در بیشتر موارد همراه با یک وصف مشخصی آمده است و آن، «مستقیم» می‌باشد. اگر به ریشه این واژه مراجعه شود، با واژه‌هایی نظیر قیام، اقامه، استقامت، قائم، قوام، مقام، مقیم، قیّم، تقویم، قیامت و قوم مواجه می‌شویم. دراین‌صورت می‌توان برای وصف «مستقیم» نسبت‌ها و پیوندهایی با این الفاظ برقرار کرد و به یک سلسله معانی پنهان نائل شد؛ مثل اینکه «صراط مستقیم» راه روشنی است که بر قلب سالکان «قیّم» بوده و به بهترین وجه «قائم» به مصالح دنیا و آخرت انسان باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۳۹۳)؛ یا «صراط مستقیم» راهی است که براساس دین «قیّم» انسان را به «قیام» واداشته و به مهم‌ترین وجه ممکن او را به حریم ربوی و الهی که یکی از اسمای او «قائم» است، نزدیک می‌کند. (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۱ / ۱۵۰)

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

۲. انتخاب واژه

قرآن دارای یک نظام منسجم برتر است. از یک سو در این کتاب برای افاده یک معنا یا مراد، واژه‌ای خاص درنظر گرفته شده است و از سوی دیگر، این انتخاب توسط پیام‌دهنده‌ای همانند خدا صورت پذیرفته که خالقِ وجود و متن می‌باشد و به تمام زوایا و سطوح آن‌دو واقف است. بنابراین گزینش یک کلمه به‌گونه‌ای صورت گرفته که برای آن جایگزینی نمی‌توان درنظر گرفت و اگر لفظی جانشین شود، نه‌تنها معنای آیه تغییر می‌کند، بلکه در ساحتی بالاتر، نظم منسجم سوره و کل قرآن مختل خواهد شد. (بنت الشاطی، ۱۳۷۶: ۲۹۹) به دو نمونه قرآنی توجه کنید:

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ. (تکاثر / ۲ ـ ۱)

تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت، تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید.

در این آیه از واژه «زرتم» استفاده شد؛ درحالی‌که ممکن بود به‌جای آن الفاظی نظیر «سکنتم»، «ملأتم» یا «حللتم» به‌کار رود. انتخاب واژه «زرتم» نکته‌ای ظریف دربر دارد و آن اینکه، وقوف در مقام قبر (عالم برزخ) موقتی و گذراست؛ لذا واژه زیارت که مفهوم گذر و عبور را افاده می‌کند، مناسب است، نه الفاظی مثل سکونت یا حلول که مفید معنای استمرار می‌باشد. (قاسمی، ۱۴۱۸: ۹ / ۵۳۴)

نمونه دوم مربوط به اموال سفیه است:

وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَ قُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا. (نساء / ۵)

و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده، به سفیهان مدهید، و[لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید.

یکی از ظرافت‌های این آیه، استفاده از واژه «فیها» به‌جای «منها» می‌باشد. اگر در اینجا کلمه «منها» به‌کار رفته بود، بدین معنا بود که از اصل مال و سرمایه به آنها بدهید؛ اما قرآن به‌جای آن از لفظ «فیها» استفاده کرده است که معنای نمو و رشد را می‌رساند. لذا مضمون ظریف آیه این است که از رشد و عوائد مال به سفیه بدهید، نه اینکه او را از اصل بهره‌مند سازید. (نخجوانی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۴۳)

۳. جایگاه واژه

وحی یا قرآن، کتاب تشریع است و عالم هستی، کتاب تکوین. هر چیزی در جهان هستی جایگاه خاصی دارد؛ به‌گونه‌ای‌که در زمان و مکان خاصی زندگی می‌کند. کلمات نیز در وحی چنین نقشی ایفا می‌کنند؛ یعنی هر

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

کلمه جایگاه و مقام ویژه‌ای در نظام قرآنی دارد؛ هرچند این کلمه یک حرف باشد. دراین‌صورت نـه مـی‌تـوان واژه‌ای دیگر جایگزین کرد (قاعده پیشین) و نه می‌توان آن واژه را حذف نمود.

وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم. (صف / ۶)
و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا بـه‌سـوی شما هستم.

در آیه مزبور بعد از کلمه «عیسی﵇» واژه «ابن‌مریم﵄» افزوده و بـه‌عنـوان نسـبتی بـرای عیسـی﵇ عنوان شده است؛ درحالی‌که در آیه قبل، از پیامبری دیگر یعنـی موسـی﵇ ذکـری بـه میـان آمـده اسـت و هیچ‌گونه نسبتی با آن همراهی نمی‌کند:

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ. (صف / ۵)
و [یاد کن] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا آزارم مـی‌دهیـد بـا اینکه می‌دانید من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم.

به‌طورکلی می‌توان گفت در قرآن، در بیشتر موارد ذکر نام عیسی﵇ با نسبت به مادرش مریم﵄ همـراه شده است؛ درحالی‌که نام موسی﵇ همیشه بدون نسبت بیان می‌شود. نکته آن اسـت کـه عنایـت قـرآن بـه انتساب عیسی﵇ به مریم﵄، به‌خاطر تأکید بر جنبه بشری او و نفی ادعای نصارا مبنی‌بـر اینکـه عیسـی﵇ فرزند خداست، می‌باشد. (شبر الفقیه، ۲۰۰۸: ۱۸۸؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۱ / ۳۴۴ ـ ۳۲۵)

۴. توصیف بافتی

برخی واژه‌ها در قرآن به‌کار رفته‌اند که اگر به بافت یا سیاق همان آیه توجه شود، به معنا یا دامنـه معنـای آن واژه منتقل می‌شویم. گاهی از روی سیاق آیه می‌توان بافت‌شناسی کرد و از خود متن، معنا یا مـراد را کشـف نمود. به این روش، تعریف بافتی یا سیاقی یا متنی گفته مـی‌شـود. (ایزوتسـو، ۱۳۷۸: ۷۴) بـه عبـارت دیگـر، کلمات یا کدهایی که در یک بافت منسجم به‌عنوان یک آیه به‌کار رفته‌اند، مـی‌تواننـد بـا یکـدیگر رابطـه‌ای هماهنگ داشته باشند؛ به‌گونه‌ای که اگر الفاظ درون یک آیه را به‌عنوان یک محـور افقـی درنظـر گیـریم، از ارجاع بخشی به بخش دیگر در همان آیه می‌توان معنای واژه‌ای را به‌دست آورد. گاهی به ایـن روش، رابطـه هم‌نشینی نیز گفته می‌شود. (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۲۷ ـ ۲۲۴) در قرآن نمونه‌های متعددی می‌توان یافت کـه بـا استفاده از تعریف متنی می‌توان به معنای واژه‌ها واقف شد؛ ازجمله آیه:

لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَـنَ بِاللّـهِ وَ الْيَـوْمِ الآخِـرِ وَ الْمَلآئِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّـبِيلِ

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

وَالسَّآئِلِینَ وَ فِی الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلاَةَ وَ آتَی الزَّکَاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِینَ الْبَأْسِ أُولَئِک الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولَئِک هُمُ الْمُتَّقُونَ. (بقره / ۱۷۷)

نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید؛ بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در [راه آزاد کردن] بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد، و آنان‌که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند، آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.

این آیه اعلام می‌دارد که معنای عمیق و واقعی «برّ»، انجام ظواهر دینی نیست؛ بلکه موارد دیگری در همین آیه به‌عنوان معنا یا مصداق «برّ» درنظر گرفته شده است. آیه خاطرنشان می‌سازد که ایمان، بخشش، اقامه نماز، وفای به عهد، صبر، صداقت و در یک جمله تقوا، در حقیقت نیکوکاری و برّ است. (گنابادی، ۱۳۴۴: ۱ / ۱۶۶)

نمونه دیگر در باب حکمت است:

یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَن یَشَاء وَ مَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کثِیراً. (بقره / ۲۶۹)

[خدا] به هرکس که بخواهد، حکمت می‌بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، به یقین خیر فراوان داده شده است.

در ابتدای آیه سخن از حکمت است و آیه در پایان، به خیر فراوان اشاره می‌کند. در واقع اموری که به انسان داده می‌شود، می‌تواند به دو صورت باشد: شر و خیر، و هرکدام هم دو گونه است: اندک و فراوان. خداوند در آیه مزبور حکمت را از میان چهار حالت فوق، با یک صورت همراه نموده و آن اینکه حکمت، خیر فراوان است. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۵ / ۱۰۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲ / ۳۹۵)

۵. توصیف جانشینی

رابطه میان واژه‌ها در آیات دو گونه است؛ رابطه افقی و رابطه عمودی. اگر به ارتباط الفاظ در یک یا چند آیه در محور افقی بنگریم، معنایی که از واژه به‌دست می‌آید، از طریق توصیف بافتی، متنی یا هم‌نشینی حاصل آمده است؛ اما اگر نسبت مفردات را در محور عمودی پی گیریم، معنا یا معانی دیگری برای کلمه از طریق جانشینی به‌دست می‌آید. اگر واژه «الف» جانشین واژه «ب» در بافت یکسان و مشابه شود، این جانشینی به‌لحاظ معناشناسی جایگاه مهمی دارد؛ زیرا در کشف معنا یا مراد، نقش اساسی ایفا کرده و در بسیاری از موارد می‌تواند از نظر معناشناسی تأثیرگذار باشد. (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۷۷؛ قائمی‌نیا، ۱۳۸۹: ۲۲۷ ـ ۲۲۴)

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

از نکات جالب توجه اینکه، اگر به‌لحاظ کشف معنا به رابطه جانشینی مراجعه کنیم، بـه دسـتاورد جدیـدی می‌رسیم. فرض کنیم در فرایند جانشینی، «الف» جایگزین «ب» شد و در ادامه، «ج» جانشین «الف» و «د» جانشین «ج» و در نهایت «و» به‌جای «د» نشست. دراین‌صورت چنین به‌دست می‌آید که اولاً نه‌تنها میان این واژه‌ها پیوندی دوسویه وجود دارد، بلکه می‌توان میان تمامی آنها نسبت معناشناختی درنظر گرفت؛ ثانیاً نه‌تنها می‌توان میان مثلاً «الف» و «ب» نسبت جانشینی برقرار است، بلکه میان «الف» و «د» هم مناسبت معنـایی به‌چشم می‌خورد؛ ثالثاً می‌توان با کنار هم قرار دادن پنج عنصر معنایی مزبور، به یـک «شـبکه معناشـناختی» رسید و در واقع نظام معناشناختی واژگان قرآنی را تنظیم کرد. چون نیک بنگـریم، ایـن روش را مـی‌تـوان بـا نگرش وسیع، همان روش تفسیر قرآن به قرآن دانست. به عبارت دیگر، می‌توان روش تفسیر قرآن به قرآن را از انحصار تفسیر آیه به آیه خارج ساخت و آن را شامل استنباط معنا یا مراد مفردات و واژگان هم دانست.

رابعاً در فرمول پیش‌گفته، «الف» به‌جای «ب» قرار گرفت و «ج» جانشین «الف» شد؛ اما می‌تـوان «ح» را جانشین «الف»، و «ذ» را جانشین «ح» قرار داد. دراین‌صورت می‌توان به شبکه دیگری برای معنای «ب» رسید. همچنین می‌توان با تغییر گزینش‌ها و جانشین‌ها، شبکه‌های معناشـناختی دیگـری را بـه صـحنه آورد. نتیجه اینکه، به‌منظور کشـف معنـای «ب»، مـی‌تـوان شـبکه‌هـای معناشناسـی متنـوعی را درنظـر گرفـت؛ دراین‌صورت می‌توان بر غنای معنای «ب» افزود و مکانیسمی جهت رشد معناشناسی «ب» کشـف کـرد. بـه نمودار ذیل بنگرید:

و
د
ج
الف
پ ث ت الف ب الف ح ذ ر
الف
ز
س
ش

به‌عنوان نمونه می‌توان آیات ذیل را درنظر گرفت:

«اسْتَكبَرْتَ وَ كنتَ مِنَ الْكافِرِينَ؛ تکبر ورزیدی و از [جمله] کافران شدی.» (زمر / ۵۹)

«فَاسْتَكبَرُواْ وَ كانُواْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ؛ باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند.» (اعراف / ۱۳۳)

«فَاسْتَكبَرُوا وَ كانُوا قَوْمًا عَالِينَ؛ ولی تکبر نمودند و مردمی گردنکش بودند.» (مؤمنون / ۴۶)

«لَقَدِ اسْتَكبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ وَ عَتَوْ عُتُوّاً كبِيراً؛ قطعاً در مورد خود تکبر ورزیدنـد و سـخت سرکشـی کردنـد.» (فرقان / ۲۱)

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

اگر چهار آیه مزبور را با یکدیگر نسبت‌سنجی کنیم، می‌توان یادآور شد که مفهوم «کبر» یا «استکبار»، نقطه مقابل «ایمان» و هم‌نشین «کفر» است. از سوی دیگر، استکبار با «جرم» هم نسبتی دارد؛ چنان‌که استکبار با «غرور» و «علو» یا برتری‌طلبی انسان‌ها بی‌ارتباط نیست. همچنین مفهوم «عتو» در قرآن می‌تواند جانشین «استکبار» شود. دراین‌صورت، حالت منفی استکبار با چهار حالت دیگر پیوند برقرار می‌کند و با توجه به اینکه این چهار حالت با اعمال، رفتار و حالات منفی دیگری نیز مرتبط‌اند، صفت شیطانی استکبار از چهار جهت، شبکه معناشناختی ترسیم می‌کند. در واقع هرچه نظام‌های معنایی را تولید و تکثیر کنیم، بر رشد مفهوم واژه نخست افزوده می‌شود و شاید به‌کار گرفتن شبکه‌های بی‌انتها، مسیر را برای همیشه جهت «تکامل معنایی» باز گذارد.

۶. توصیف به تضاد

گاهی ساخت معنایی یک اصطلاح در قرآن از طریق عناصر متضاد معلوم می‌شود؛ به‌گونه‌ای‌که میان دو لفظ در یک یا دو آیه رابطه برقرار است (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۷۶) و تدبر در آیه اقتضا می‌کند که با توسل به علاقه تضاد، کشف معنا نمود:

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَواْ. (اعراف / ۹۵ ـ ۹۴)

و در هیچ شهری پیامبری نفرستادیم، مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری درآیند؛ آنگاه به‌جای بدی [= بلا]، نیکی [= نعمت] قرار دادیم تا انبوه شدند.

از مقایسه دو آیه مزبور به این نکته پی می‌بریم که به‌جای تعبیر «بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء»، در آیه دوم عبارت «سیئه» به‌کار رفته است. واژه «سیئه» گرچه به‌معنای بد و زشت به‌کار می‌رود، اما در اینجا با استفاده از روش هم‌نشینی، به‌معنای سخت و دشوار استعمال شده است. از سوی دیگر، به قرینه تضاد و مقابله کشف می‌شود که «حسنه» غیر از معنای خوب و زیبا، مفهوم دیگری هم دارد. در واقع لفظ «حسنه» در این آیه به‌معنای آسان و راحت به‌کار رفته است. (رازی، ۱۴۱۱: ۱۴ / ۳۲۱)

به نمونه دیگری هم می‌توان استناد کرد:

فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ. (قارعه / ۹ ـ ۶)

اما هر که سنجیده‌هایش سنگین برآید پس وی در زندگی خوشی خواهد بود و اما هر که سنجیده‌هایش سبک برآید پس جایش هاویه باشد.

این آیه وضعیت انسان‌ها و اعمال آنها را در قیامت نشان می‌دهد. انسان‌ها در صحنه محشر دو دسته‌اند: وزن

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

اعمال برخی از آنها سنگین و بعضی دیگر سبک است. دسته نخست در قیامت دارای معیشت همراه با رضایت‌اند و دسته دوم کسانی هستند که مرجع آنها «هاویه» است. در اینجا میان «هاویه» و «راضیه» رابطه تضاد وجود دارد. با توجه به اینکه واژه «هاویه» از ریشه «هوی» به‌معنای سقوط می‌باشد (غرناطی، ۱۴۰۹: ۲ / ۵۰۸)، از قرینه تضاد و مقابله چنین به‌دست می‌آید که زندگی رضایت‌بخش در حالت صعود وجود دارد. لذا وضعیت انسان‌ها از دو حال بیرون نیست: یا در حال سقوط‌اند که زندگی ناخشنود در انتظار آنهاست، یا در حال عروج و صعودند که زندگی کامیاب و رضایت‌بخش نصیب آنها می‌گردد. پس صعود و رفتن به بلندای آسمان در زندگی رضایت‌بخش وجود دارد.

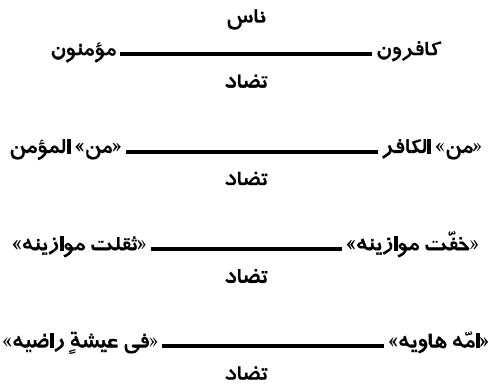

۷. توصیف سلبی

در قرآن کریم به مواردی برمی‌خوریم که ساختار معنایی آن بدین صورت است که جهت تحصیل معنای «الف» و کشف ویژگی‌های آن، از طریق صورت سلبی «الف» وارد می‌شویم؛ یعنی اگر بدانیم «الف نیست» چه ویژگی‌هایی دارد، می‌توانیم ویژگی‌های «الف» را به‌دست آوریم. (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۷۸) البته شاید این روش در تمام موارد منتج نباشد؛ زیرا ممکن است میان دو حالت «الف نیست» و «الف هست»، حالت سومی هم باشد. به تعبیری رابطه میان آن‌دو از نوع تضادی باشد که برای آنها ثالث تصور می‌شود. اما اگر رابطه از نوع نقیض یا تضادی باشد که حالت سوم ندارد، می‌توان از این روش جهت کسب معنا یا مراد سود جست. به‌عنوان نمونه می‌توان به این آیه اشاره کرد:

قُل لِّمَن مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ قُل لِلّهِ کتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَیَجْمَعَنَّکمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ لاَ رَیْبَ فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ.(انعام / ۱۲)

بگو آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آنِ کیست؟ بگو از آن خداست که رحمت را بر

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

خویشتن واجب گردانیده است. یقیناً شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست، گرد خواهد آورد. خودباختگان کسانی‌اند که ایمان نمی‌آورند.

آیه اشاره می‌کند آنان که ایمان ندارند، به خود زیان می‌رسانند. براساس روش پیش‌گفته، به این مفهوم می‌رسیم که یکی از ویژگی‌های اهل ایمان آن است که افکار و رفتارشان برای خودشان سودمند و مفید است. لذا در ایمان، برای هر شخص نفعی وجود دارد و این سود واقعی، نصیب خود شخص می‌گردد.

۸. ساختار موازنه‌ای

یکی از سبک‌های قرآن به‌لحاظ ارائه آیات این است که میان دو یا چند مفهوم، ساختار موازنه‌ای برقرار می‌کند. البته این روش همانند برخی روش‌های پیش‌گفته در صنایع ادبی و شعری، به‌ویژه شعر جاهلیت کاربرد فراوانی دارد. کلیدِ دانستن بعضی مفاهیم مبهم، از طریق برقرار ساختن موازنه میان دو یا چند آیه می‌باشد. (همان: ۸۱) این چند آیه به کمک یکدیگر، نظامی منسجم را در حوزه معنایی پیش رو قرار می‌دهند و به کمک یکدیگر، دلیلی روشن برای توصیف هم‌طراز الفاظ مختلف به‌دست می‌دهند:

«وَ مَن لَّمْ یَحْکم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الْکافِرُونَ؛ و کسانی که به‌موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند.» (مائده / ۴۴)

«وَ مَن لَّمْ یَحْکم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الظَّالِمُونَ؛ و کسانی که به‌موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگرانند.» (مائده / ۴۵)

«وَ مَن لَّمْ یَحْکم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَئِک هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند.» (مائده / ۴۷)

اگر ساختمان آیات را با یکدیگر درنظر گیریم، به‌روشنی می‌توان به معادله معنایی دست یافت. در این آیات، سه واژه «کافر»، «ظالم» و «فاسق» از نظر ساختاری و معنایی در یک ردیف و طراز قرار گرفته‌اند. البته جهت مشترکی میان این سه مفهوم وجود دارد و آن، حکم نکردن براساس فرمان الهی است. لذا کفر، ظلم و فسق در یک حوزه معنایی قرار می‌گیرند.

نمونه دیگر مربوط به واژه ایمان است:

«وَمَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ؛ و کسی که به خدا بگرود، دلش را به راه آورد.» (تغابن / ۱۱)

«فَمَن یُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ بَخْسًا وَ لَا رَهَقًا؛ پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد، از کمی [پاداش] و سختی بیم ندارد.» (جن / ۱۳)

«وَمَن یُؤْمِن بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صَالِحًا یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ؛ و هرکس به خدا بگرود و کار شایسته کند، او را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است، درمی‌آورد.» (طلاق / ۱۱)

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

با تدبر در سه آیه مزبور و براساس سبک ساختار موازنه‌ای می‌توان به این نتیجه رسید که اگر کسی اهل ایمان به خدا باشد، خداوند قلب و جان او را هدایت می‌کند، از کمی پاداش و سختی بیم ندارد و نصیب او بهشت است. لذا هدایت، عدم بیم و نیز بهشتی شدن در یک خانواده قرار می‌گیرند و ایمان، حلقه وصل و محور مشترک این خانواده خواهد بود.

۹. توصیف علّی

قرآن کریم کتابی است در اوج فصاحت و بلاغت که طبعاً روابط بی‌انتهایی میان الفاظ، عبارات و آیات آن وجود دارد. بسیاری از این ارتباطات، پنهان است و با تدبر می‌توان آنها را آشکار نمود. یکی از نسبت‌ها و پیوندهای به‌کار رفته در قرآن، رابطه علّی و معمولی است. این رابطه گاه میان دو واژه و گاهی میان دو عبارت به‌چشم می‌خورد. تأمل در ارتباط علّی و معمولی می‌تواند سبکی برای کشف معنای دقیق مفاهیم قرآن محسوب گردد.

> إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (آل‌عمران / ۳۴ ـ ۳۳)
>
> به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است؛ فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست.

درنگ در این آیه به ما نشان می‌دهد که از یک‌سو نام دو پیامبر، یعنی آدم و نوح﵇ به‌صورت فرد به‌کار رفته است، اما ابراهیم و عمران﵇ به‌عنوان وصف عام و به‌صورت «آل ابراهیم» و «آل عمران» به‌کار رفته‌اند. از سوی دیگر، ارتباط نسبی ابراهیم و عمران﵇ با واژه «ذریه» بیان شده و از سویی دلالتی واضح بر رابطه مشابهت و مماثلت میان دو پیامبر و فرزندان آنها برقرار شده است؛ بدین معنا که ابراهیم و عمران﵇ و هرکس از فرزندان‌شان که مشابه آنها باشد، برگزیده خواهد شد.

از دیگر سو، در پایان از دو اسم «سمیع» و «علیم» خدا استفاده شده است که اشاره به اساس و بنیان مشابهت و مماثلت در ذریه دارد. به بیان دیگر، سلسله انبیا در ذریه ابراهیم و خاندان او قرار داده شد و گزینش انبیای سلف برپایه مشابهت و مماثلت ابنا و آبا بوده است؛ مشابهتی که از احاطه علمی خدا نشئت می‌گیرد. نتیجه‌ای که به‌دست می‌آید، کشف معنای دقیق واژه «اصطفی» می‌باشد. سطوح مختلف معنای «اصطفی» را به این صورت می‌توان نوشت:

- برگزیدن؛
- برگزیدن براساس اصل مشابهت ابنا با آبا؛
- برگزیدن براساس اصل مشابهتی که از احاطه علمی خدا ناشی شود.

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

پرواضح است که معنای سوم از راه دقت و تدبر بیشتر به‌دست آمد. این تدبر براساس کاربست اصل علیت میان «ذریه» و «آل ابراهیم» از یک‌سو و «سمیع و علیم» و «ذریه» از سوی دیگر آشکار شد.

۱۰. تصنیف

یکی از اصطلاحات بدیعی که در صنعت بلاغت و نیز در مباحث تفسیری وجود دارد، صنعت تصنیف یا تقسیم می‌باشد. تقسیم بدین معناست که گوینده مفهومی عام را مطرح کرده، سپس اقسام آن را ارائه می‌کند و سعی بر آن دارد که اقسام به‌گونه‌ای مطرح شوند که تا حد امکان جامع باشند؛ به تعبیری استیفای اقسام و استیعاب تقسیم شود. این روش در اشعار عرب، شیوه‌ای رایج بوده است. نصیب، از شاعران برجسته عرب می‌گوید:

فَقالَ فَريقٌ القومُ لا، وَ فَريقُهم نَعَم، وَ فَريقٌ لا يَمُنّ الله ما نَدري
(عسکری، ۱۴۰۱: ۳۴۱)

شعر مزبور براساس ساختار تقسیم شکل گرفته است؛ بدین بیان که بدون شک جواب‌های قوم از سه قسم بیرون نیست: خیر، آری و نمی‌دانیم. در قرآن کریم هم از این سبک استفاده شده است. در برخی از آیات، مفهومی اساسی که می‌تواند به‌منزله مَقْسم باشد، مطرح و در ادامه، اقسامی برای آن ذکر می‌شود. ذکر اقسام گاهی شفاف و گاهی پنهان است؛ اما می‌توان با تأمل، اقسام را به‌دست آورد. به‌عنوان نمونه، به این آیه توجه کنید:

يَوْمَ يَأْتِ لاَ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُواْ فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّک إِنَّ رَبَّک فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا. (هود / ۱۰۸ ـ ۱۰۵)

روزی [است] که چون فرا رسد، هیچ‌کس جز به اذن وی سخن نگوید؛ آنگاه بعضی از آنان تیره‌بختند و [برخی] نیکبخت. و اما کسانی که تیره‌بخت شده‌اند، در آتش فریاد و ناله‌ای دارند؛ تا آسمان‌ها و زمین برجاست، در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد؛ زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد. و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند، تا آسمان‌ها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند.

آیه ناظر به شرایط انسان‌ها در قیامت است. آدمیان در صحنه محشر توان سخن گفتن ندارند، مگر به اذن الهی. سپس تقسیمی مطرح می‌شود و آن اینکه، انسان‌ها دو دسته‌اند: شقی و سعید. هرکدام از این دو قسم، احکامی دارند؛ مثل اینکه اشقیا اهل نارند و سعدا اهل بهشت، و این حکم برای هردو به‌صورت ابدی و همراه با خلود برقرار است.

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

مفهوم اولیه‌ای که برای مقسم درنظر گرفته شده است، «يَوْمَ يَأْتِ لاَ تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ» می‌باشد. در این فراز واژه «نفس» نکره در سیاق نفی است که افاده معنای عموم می‌کند؛ لذا شامل تمام انسان‌ها می‌شود. در ادامه، دو قسم برای این مقسم بیان می‌شود. نکته این است که هرگاه به احکام و ویژگی‌های یکی از اقسام ـ چه شقی و چه سعید ـ توجه شود، ویژگی قسم دیگر آشکار می‌گردد؛ مثلاً اگر دانستیم که دوزخیان «زفیر» (فریاد) و «شهیق» (ناله) دارند، درمی‌یابیم که بهشتیان اهل ناله و فریاد نیستند.

منطق صوری فهم واژه‌ها با رویکرد معرفت‌شناسی

حاصل آنکه، در قرآن سبک‌هایی وجود دارد که با استفاده از آنها می‌توان معانی یا مقاصد این کتاب آسمانی را کشف نمود یا حداقل به آن نزدیک شد. این سبک‌ها به دو صورت یافت می‌شوند: گاهی این روش‌ها ناظر به آیات قرآن کریم است و گاهی در مورد واژه‌ها به‌کار می‌روند. این سبک‌ها و روش‌ها را می‌توان به‌عنوان «منطق صوری فهم قرآن» درنظر گرفت؛ به‌گونه‌ای که حتی اگر مضامین قرآنی را چندان هم لحاظ نکردیم، می‌توانیم به فهمی نسبت به آیه‌ها یا واژه‌ها تقرب یابیم یا بر آن واقف شویم.

شایان ذکر اینکه، منطق صوری فهم متن، ابزاری است در راستای کشف معنا یا مراد گوینده پیام. قواعد منطق صوری به گونه‌های مختلف صورت‌بندی شده‌اند یا می‌توان برای آن صورت‌بندی جدیدی ارائه نمود. البته برخی از آنها در کتاب‌های مربوط به اعجاز قرآن یا معانی و بیان یا علوم قرآن ذکر شده‌اند (باقلانی، ۱۹۹۳: ۹۷ ـ ۹۴؛ جرجانی، ۱۴۰۴: ۷۸ ـ ۷۴؛ بغدادی، ۱۴۰۱: ۱۱۲ ـ ۱۰۳؛ ابن‌قیم جوزیه، ۱۴۰۱: ۱۴۳ ـ ۱۳۴؛ زرکشی، ۱۴۰۸: ۳ / ۴۸۳ ـ ۴۷۱؛ عسکری، ۱۴۰۱: ۳۷۸ ـ ۳۷۵؛ قزوینی، ۱۴۰۵: ۲۴۷؛ رازی، ۱۴۱۱: ۱۰ / ۱۵۶ ـ ۱۴۹)؛ اما محدوده آنها بسیار وسیع‌تر است.

درباره روش‌شناسی فهم واژه‌های قرآنی، به‌گونه‌ای دیگر هم می‌توان سخن گفت. در این رابطه، حوزه معرفت‌شناسی را به‌عنوان نمونه مدنظر قرار می‌دهیم. نخستین گام در ارائه معرفت‌شناسی قرآن، تحلیل واژه‌هاست. به‌عنوان مثال، در معرفت‌شناسی اسلامی با واژه‌هایی نظیر علم حضوری، بدیهی، معقول اول یا مفهوم کلی مواجه می‌شویم که بر پژوهشگر لازم است در آغاز نسبت به تحلیل و معنایابی این واژه‌ها همت گمارد. اصولاً هرگونه تحقیق و پژوهش نیازمند «ایضاح مفهوم کلیدی» است؛ این اولین وظیفه هر دانش‌پژوه است. او باید بداند الفاظ اساسی یک علم یا یک کتاب یا یک متفکر به چه معنا استعمال شده است. این امر، فواید و نتایج مثبتی درپی دارد؛ اولاً در بسیاری از اوقات اگر لفظ یا مفهومی واضح شود، معلوم خواهد شد که اصلاً نزاعی در بین نبوده است؛ یعنی نزاع حاصل‌آمده، به‌دلیل ابهام مفهومی بوده است که بعد از وضوح، نزاع ظاهری منتفی می‌شود.

ثانیاً در پاره‌ای اوقات بعد از آشکار شدن معنای دقیق یک اصطلاح، برخی موافقان، مخالف می‌شوند و

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

بعضی مخالفان به توافق می‌رسند؛ زیرا علت خلاف یا وفاق، غموض و تیرگی آن مفهوم بوده است. لذا با ابهام‌زدایی کسی که تا دیروز موافق بوده است، خواهد فهمید که در واقع مخالف است و آن‌کس که قبلاً مخالفتی داشته است، از این به بعد موافق خواهد شد. به تعبیر دیگر، اگر لفظی دارای دو معنا باشد، ممکن است شخصی معنای اول را درنظر گیرد و براین‌اساس امری را ثابت کند و فرد دوم، معنای دوم را ملاحظه کند و با توجه به آن، همان امر را نفی کند. در این حالت، وفاق و خلاف، ظاهری است. وفاق و خلاف آنگاه جدی و واقعی است که بعد از ایضاح مفهومی قرار گیرد. مخالفت و موافقت اگر قبل از ابهام‌زدایی و وضوح‌سازی باشد، قابل اعتنا نیست.

ثالثاً اینکه، ایضاح مفاهیم، شرط لازم برای وصول به واقع است. اگر لفظ و معنا حاکی از واقعیتی هستند، قبل از مطالبه دلیل و کشف واقع از راه آن باید به معنای دقیق لفظ واقف شد تا بتوان واقعیت را کشف کرد.

قرآن نیز از این قاعده مستثنا نیست. در این کتاب آسمانی، واژه‌های معرفتی فراوانی به‌کار رفته است. در آغاز فرض است که «واژگان معرفتی» قرآن حاصل، و با شیوه‌ای درون‌قرآنی به کشف معنای هریک همت گمارد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود اینکه، اگر ما درصدد کشف معانی یا مراد واژه‌های معرفتی قرآن هستیم، شیوه مناسب چیست؟ شاید بتوان شیوه «ایضاح درونی» را راهی مطلوب برای کشف معنا یا مراد واژه‌های قرآن، ازجمله واژه‌های معرفتی دانست. در این روش، نخست یک واحد کلام، نظیر کل قرآن را درنظر گرفته و تمام آیات مربوط به واژه موردنظر را که اطلاعاتی دراین‌زمینه می‌دهند، جمع‌آوری کرده، در کنار یکدیگر می‌نشانیم. سپس از هر تعبیر و جمله‌ای، اطلاعی جدید دریافت کرده، آن را با معلوماتی که از آیات دیگر به‌دست آورده‌ایم، همراه می‌کنیم تا از این طریق آهسته‌آهسته دامنه برداشت خود را توسعه دهیم و به‌تدریج به تصویری جامع از معنا یا مراد واژه مدنظر برسیم. بدین ترتیب، شاکله و ساختار هر واژه کم‌کم در ذهن ترسیم شده و می‌توان به مفهومی زلال از آن در قرآن دست یافت.

به کمک روش مطالعه ارگانیک یا ایضاح درونی که مشابه روش «تفسیر آیه به آیه» است، هرچه دقت، ظرافت و معلومات پیشین بیشتر باشد، طبعاً اوصاف و ویژگی‌های افزون‌تری آشکار خواهد شد. با این روش می‌توان به تصویر روشنی از هر واژه در قرآن رسید و ناشناخته های مسئله را با مراجعه به آیات قرآن از طریق استقرای آیات و گردآوری معانی، واضح نمود. به‌طور خلاصه می‌توان شیوه ایضاح درونی را این‌گونه بیان کرد:

- گردآوری آیات مشابه در یک واحد کلام؛
- کشف اطلاعات جدید؛
- ارائه تصویر جامع.

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

با توجه به اینکه برخی واژه‌های معرفتی از قبیل «اسم معنا» هستند، مشکلی رخ می‌دهد؛ توضیح آنکه، اسامی دو گونه‌اند: اسم محسوس و اسم معنا. الفاظی که بر اشیای محسوس اطلاق می‌شوند، با اشاره به مصادیق حسی می‌توان به معنای آنها دست یافت؛ مثلاً اگر کودکی نمی‌داند آب چیست، می‌توان یک لیوان آب را به او نشان داد و به او گفت: این آب است. ممکن است کودک در مراحل اولیه معنای آب را به‌درستی درنیابد و مثلاً مجموع ظرف و مظروف را آب بپندارند، یا تنها آب راکد را آب بداند، یا آب آلوده را آب نداند؛ ولی با تمرین و تکرار می‌توان کم‌کم اوصاف غیر دخیل در معنای آب را کنار زد و حقیقت و هسته معنای آب را به کودک تفهیم کرد. خلاصه آنکه، تعیین معنای آب و دیگر الفاظ محسوس، با ارجاع به مصداق واژه یا «تعریف بالاشاره» امکان دارد و امری سهل و آسان می‌نماید.

اما مفاهیمی نظیر امید، غم و شادی و به‌طورکلی امور نامحسوس را نمی‌توان از این طریق واضح نمود؛ زیرا فاقد مصداق قابل اشاره و همگانی‌اند. اگر کودکی پرسید: امید چیست، با این سؤال که میز چیست، تفاوت دارد. اموری از قبیل میز، صندلی، درخت و پنجره، اشیای محسوس‌اند و می‌شود معنای آنها را به‌تدریج از طریق مصداق محسوس القا نمود؛ ولی امید یا غم را چگونه می‌توان تفهیم کرد؟

البته امور نفسانی یک سلسله مظاهر جسمانی و بدنی دارند که شاید پنداشته شود می‌توان آنها را از طریق این نشانه‌های جسمی روشن نمود؛ زیرا حالت روانی دارای رفتار و کردار ظاهری متناسب با خود است و چون اثر، انسان را به مؤثر رهنمون است، از طریق مشاهده یا بررسی مجموعه آثار ظاهری می‌توان راهی به درون باز کرد و از باطن مطلع شد. اما باید توجه داشت که این روش، طریقی مستقیم و راهگشا نیست؛ زیرا اولاً حالت نفسانی امری غیر از رفتار جسمانی بوده و بر فرض انتقال از یکی به دیگری، ماهیت امور درونی و حقیقتشان را نشان نمی‌دهد. ثانیاً انتقال از رفتار به حالت، همیشه کارساز نیست؛ چون اگر حالت X در من حاصل آمد، ممکن است حالت Y از من سر بزند. پس به همراه حالت X و مقارن آن، نمود Y صورت گرفته است؛ ولی انتقال از Y به X ممکن است گمراه‌کننده باشد؛ چون امکان دارد Y از چند حالت و شاید چند حالتِ متقابل سر زند. به‌عنوان مثال ممکن است کسی بخندد، اما خنده او همیشه حاکی از حالت شادی نیست؛ زیرا برخی هم به هنگام شادمانی می‌خندند و هم به هنگام غمناکی. گذشته از آنکه رفتار ظاهری نمی‌تواند مرتبه و میزان حالت درونی را دقیقاً نشان دهد. در نهایت این سؤال باقی است که از کجا بدانیم آنچه من از غم درک می‌کنم، همان است که شما می‌یابید و آنچه که من غم می‌نامم، همان است که شما غم می‌نامید؛ چون درک این امور از سنخ علم حضوری است و علم حضوری خصیصه‌ای درونی و شخصی دارد؛ ازاین‌رو قابل انتقال به دیگران نیست و تنها در محدوده درون می‌ماند و این نوعی «تنها گروی» یا «نه جز من گروی» است که در معرفت‌شناسی مطرح می‌باشد. همین امر یکی از علل عمده ابهام‌های مفاهیم علوم انسانی است که نیاز دوچندان به تحلیل‌های مفهومی را برملا می‌کند.

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

بسیاری از واژه‌های معرفتی، شبیه اسامی معنا و امور درونی‌اند؛ لذا با مشکل ابهام مفهومی روبه‌رو بوده و نیازمند ابهام‌زدایی هستند. این امر لازم است در مراحل اولیه صورت گیرد تا در حل مسائل معرفتی با چشمی باز و بصیرتی کافی بتوان اتخاذ موضع نمود. البته راه مسدود نیست؛ بلکه باید طریقی هموار و شیوه‌ای مناسب به‌کار بست تا نتیجه‌بخش باشد.

نتیجه

حاصل آنکه، در پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توان معنای واژه‌های قرآن را تشخیص داد و با چه روشی یا روش‌هایی می‌توان به فهم مفردات آیات نائل آمد، شیوه‌ها و راهکارهایی قابل طرح است. این روش‌ها که به‌عنوان منطق صوری فهم معنای واژه‌های قرآن به‌کار می‌روند، عبارتند از: ریشه‌شناسی واژه، انتخاب واژه، جایگاه واژه، توصیف بافتی، توصیف جانشینی، توصیف به تضاد، توصیف سلبی، ساختار موازنه‌ای، توصیف علّی و تصنیف. از سوی دیگر، روش‌شناسی ایضاح درونی واژه‌ها می‌تواند اسلوبی مناسب برای فهم معانی مفردات باشد. براین‌اساس قرآن کریم در سطح آیه و نیز در سطح واژه دارای منطق صوری فهم معنا خواهد بود.

منابع و مآخذ

۱. *قرآن کریم*.

۲. ابن‌قیم جوزیه، ۱٤۰۱ ق، ***الفوائد المشوّق الی علوم القرآن و علم البیان***، قاهره، مکتبة المتنبی.

۳. ایزوتسو، توشیهیکو، ۱۳۷۸، ***مفاهیم اخلاقی ـ دینی در قرآن مجید***، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزان.

٤. باقلانی، محمد بن طیب، ۱۹۹۳ م، ***اعجاز القرآن***، بیروت، دار و مکتبة الهلال.

۵. بغدادی، محمد بن حیدر، ۱٤۰۱ ق، ***قانون البلاغه***، بیروت، مؤسسة الرساله.

٦. بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمان، ۱۳۷٦، ***الاعجاز البیانی للقرآن الکریم***، ترجمه حسین صابری، تهران، علمی و فرهنگی.

۷. جرجانی، عبدالقاهر شریف، ۱٤۰٤ ق، ***دلائل الاعجاز فی علم المعانی***، قم، مکتبة الارومیه.

۸. رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱٤۱۱ ق، ***مفاتیح الغیب***، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۹. زرکشی، محمد بن بهادر، ۱٤۰۸ ق، ***البرهان فی علوم القرآن***، بیروت، دارالفکر.

۱۰. شریف لاهیجی، محمد، ۱۳۷۳، ***تفسیر شریف لاهیجی***، تحقیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دفتر نشر داد، چ اول.

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]

۱۱. صادقی تهرانی، محمد، ۱٤۱۹ ق، ***البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن***، قم، مکتبة محمد الصادقی الطهرانی.

۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱٤۱۷ ق، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، جامعه مدرسین، چ پنجم.

۱۳. عسکری، حسن بن عبدالله، ۱٤۰۱ ق، ***الصناعتین الکتابة و الشعر***، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۱٤. غرناطی، مکرم، ۱٤۰۹ ق، ***التسهیل لعلوم التنزیل***، بیروت، دار احیاء التراث.

۱۵. فضل‌الله، محمدحسین، ۱٤۱۹ ق، ***تفسیر من وحی القرآن***، بیروت، دارالملاک.

۱٦. الفقیه شبر، عبدالله، ۲۰۰۸ م، ***الدلالة القرآنیة فی الفکر محمدحسین الطباطبایی***، بیروت، دارالهادی.

۱۷. قاسمی، محمد جمال‌الدین، ۱٤۱۸ ق، ***محاسن التأویل***، تحقیق محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیه، چ اول.

۱۸. قائمی‌نیا، علیرضا، ۱۳۸۹، ***بیولوژی نص***، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

۱۹. قزوینی، خطیب، ۱٤۰۵ ق، ***الایضاح فی علم البلاغة المعانی و البیان و البدیع***، بیروت، دار الکتاب العلمیه.

۲۰. گنابادی، سلطان محمد، ۱۳٤٤، ***بیان السعاده***، تهران، دانشگاه تهران.

۲۱. نخجوانی، نعمت‌الله بن محمود، ۱۹۹۹ م، ***الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه***، مصر، دار رکابی، چ اول.

[Downloaded from andishe.maaref.ac.ir on 2024-04-23]

[DOR: 20.1001.1.20089481.1392.9.33.1.0]